



مرکز بررژیم کابل

و

بنیاد گرایي!

زنده باد دموکراسی!

بسم الله الرحمن الرحيم

تذکر در سال ۱۳۶۴ انجنیر خان محمد خاين مشهور، خود را به باند گلبدین فروخته و تا کنون بمثابه گشکاری این باند و خاد، تعدادی از رهبران و اعضای جبهه‌ی مبارزین مجاهد و چند تفکیلات دموکراتیک و ملی ضد روسی دیگر را بدست آن وطنفروشان تروریست تسلیم داده که نتیجتاً همه زیر شکنجه به شهادت رسیده‌اند .

داروسته‌ی گلبدین باین اکتفا نورزیده خان محمد عرفباخته را که تحت تعقیب تمام نیروهای ضد بنیاد گرایسی و پلیس پاکستان قرار دارد، بکار گرفته تا جهت ایجاد اغتشاش بین نیروهای ملی و دموکراتیک کشوره‌وری پاره‌هایی را با محتویاتی بشدت هرزه‌بست و بی ناموسانه بقدر شخصیت خود و ارباب عقده مندر با نامونشان " جبهه‌ی مبارزین مجاهد افغانستان " انتشار دهد .

هرچند از سوی ما و رای ابتدال و خافت نوشته‌های این کنهزک حقیر باند گلبدین اکثر افراد سیاسی بلافاصله به ماهیت سر تا پا دروغ و جاسوسانه آنها پی می‌برند، با اینهم تذکر فوق برای عده‌ای از هموطنان کمتر آشنا به جنبش اضافی نخواهد بود .

اینان که برین ملك و کنون سرهنگ اند
 خصم هنرو زندگی و فرهنگ اند
 فردا که ورق خورد کتاب تاریخ
 مفتی نام اند و معنی هر ننگ اند

مقدمه ترین نوشته روی وابستگی و تضادهای ۱۵ گروه نرسد ریف
 (بنیادگرایان ، میانه روان ، نوکران ایران) مختصر
 بحثی شده است . مطلب اساسی نوشته تحلیل ماهیت و تاریخ گروه ها
 نه بلکه بیشتر به مواضع سیاسی این گروهها برخورد شده
 است .

در طول ده سال جنگ کمتر نوشته ای ملی و دموکراتیک را می توان
 یافت که به توده های ما آینده را به روشنی توضیح داده و به صراحت
 دوستان و دشمنان شان را معرفی کرده باشد . گروهها و سازمانها بیکه
 سنگ ایده های ملی و دموکراتیک بودن را به سینه می کوبند اهداف و
 مواضع خود را پوششی از لاک سنگ پست داده حتی کلمات را از تفسیر
 باند های تروریست از ماهیت اصلی آن تهی می سازند . و برخی از
 افراد و گروههای ریاکار تفاله شده ی جنبش بجای اینکه دشمنان
 مردم را مورد حمله قرار دهند بیشرمانه سمت مبارزه ی شان را طرف
 نیروهای ملی و دموکراتیک متوجه میسازند . همین حالا توده های
 افغانستان چه آنانی که ده سال تغذی بردوش داشته اند و چه آنانی که
 در کمپ های پاکستان و ایران یوغ ستم و تروریزم بنیاد گرایان و
 مزدوران ایران را بدوش میکشند ، نمی دانند که آینده شان چه

خواهد شد . در مغز این توده ها موجی از کینه و نفرت بدشمن (دولت
 دست نشانده ، باند های قاتل و جاهل مسلمان نما مانند بانسـ
 گلبدین) شراره می کشد ولی کجاست آن منجی ای (رهبری سیاسی) که
 همه گرد بادهای توفانی را در یک سمت بخاطر ریشه کن کردن دشمنان
 رهنمون گردد . مردم ما قادرند هندوکش را از جابر کنند . مردم پا
 برهنه ی افغانستان قویترین اردوی جهان را در کوهپایه های وطن
 خویش قلع و قمع کردند . لیکن هنوز از لحاظ سیاسی چنان پراکنده
 و عقب افتاده اند که از تصرف قدرت سیاسی عاجزند . تا توده ها آگاه ،
 بسیج و سازماندهی نشوند دشمن از روی گرده شان بر نخواهد خاست و به
 آرمان شان (آزادی از قید هر نوع ستم) نخواهند رسید ، فقط یک
 دشمن بر میخیزد و جایش را دشمن دیگر میگیرد . روس ها از کشور ما
 فرار کردند و دولت پوشالی آن دیر یا زود ولی ضرورتاً سقوط می کند .
 اما مردم ما پس از این همه رنج ، بدون اینک نفس
 راست کنند می بینند که دشمنان قسم خورده ی داخلی که ده
 سال تمام خون خورده اند میخواهند برگزیده شان سوار
 شوند . بنیادگرایان فاشیست و نوکران حقیر جمهوری اسلامی ایران
 (سپاه و نصر) از همه بیشتر در تلاش اند که بر اریکه ی " امارت "
 تکیه زنند و زیر نام جمهوری اسلامی با شیوه بدتر از عبدالرحمن خان و
 فاشیزم جنون آمیز خمینی عمل کنند . یقیناً اگر بنیادگرایان پرعقده
 در افغانستان حکومت را در دست گیرند ، مردم ستم تجاوزکاران روس ،
 جنایات دولت پوشالی و بیداد خمینی را در ایران بزودی فراموش
 خواهند کرد .

جبهه‌ی مبارزین مجاهد افغانستان با اعلام اهداف خویش (ایجاد دولت ملی - دموکراتیک، ختم جنگ، رفاه توده‌ها) از تمام نیروها و شخصیت‌های ملی، دموکرات و انقلابی خواسته‌است که از خواب‌بی‌غرضی و موضع‌گیری جیونانه بدرآمده، توهّمات و دیپلماسی مآبی را بدور انداخته با ادای دلاورانه‌ی مسوولیت خویش در قبال وطن، مردم و انقلاب بطور صریح و آشفتنی ناپذیر در برابر دشمنان مردم با هر وسیله‌ی ممکن بمبارزه برخیزند *

بنیاد گرای

اخوان اخوانیگری در تاریخ دین اسلام ریشه‌ای عمیق ندارد . در ۱۳۰۲ کشور مصر زیر سلطه‌ی استعمار انگلیس بودند و نیروهای ملی مصر علیه امپریالیسم انگلیس می‌جنگیدند . در همین زمان اخوان در مخالفت با جنبش‌های ملی و دموکراتیک آن کشور ، توسط حسن البنا که خود تحصیل کرده‌ی غرب بود ، بنیاد نهاده شد . این ایده‌ی متضاد با اسلام سفتی و دشمن اندیشه‌های ملی و دموکراتیک در همان آوان پیدایش خود در مصر توسط مردم آن کشور به رهبری جمال عبدالناصر و در ترکیه به رهبری مصطفی کمال " اتاترک " سرکوب گردید .

در افغانستان نیز در سال‌های ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ زمانیکه جنبش دموکراتیک انقلابی اوج گرفت ، اخوانیگری در مقابله با این جنبش به اثر تلاش‌های ارتجاع داخلی ، اخوان بین‌المللی در رأس معمر قذافی ایجاد و سازماندهی شد . در ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ گروه اخوان در افغانستان بنابر وابستگی به منابع بیگانه و تضادهای درونی خود به گروپهای متضادی پارچه گردید .

حزب اسلامی گلبدین ، جمعیت اسلامی برهان الدین " ربانی " و گروه قاضی امین پیروان افکار حسن البنا و سید قطب (اخوان) اند . این سه گروه ، بخصوص گروه گلبدین از لحاظ ایدئولوژیک و تشکیلاتی

توسط اخوان بین المللی از جمله "جماعت اسلامی پاکستان" مستقیماً رهبری و سازماندهی می شوند .

اخوان با اسلام سنتی یعنی شرع چهار مذهب (حنفی ، شافعی ، حنبلی ، مالکی) مخالف و علمای پیرو این مذاهب را همراهان ، بدعتیان و بی سواد خوانده مورد تحقیر قرار می دهند . از پیرو علمای دین و مردم افغانستان از اخوانیگری نفرت دارند و علیه این افکار بیگانه‌ی ضد ملی و ضد اسلام رزمیده و از همان ابتدا آنان را اخوان‌الخطاطین نامیده اند .

در سال ۱۳۵۲ جنگ مردم افغانستان با دولت تره کی - امین آغاز یافت و با ادامه‌ی این نبرده در ۱۳۵۸ کشور ما توسط روس‌ها اشغال گردید و پاکستان منحیت بهت جبهه‌ی جنگ ملت ما کسب اهمیت کرد .

بنابر اعتراف منابع امریکایی " بنیادگرایان افغانستان (از جمله گلبدین و ربانی) که در سال ۱۳۵۴ به پاکستان گریخته بودند به دستگاه جاسوسی و استخباراتی این کشور پیوستند . " امریکایی‌ها فاس ساختند که پس از تجاوز روس‌ها اولین کسی که از طرف جنرال ضیا بمثابه اخوانی دوآتشه به " سی‌آی‌ای " معرفی شد همین گلبدین بود . رژیم جنرال ضیا الحق از کل کمک کثیمور های جهان و سازمان ملل متحد که از طریق پاکستان سرازیر شد ۲۰ درصد را در اختیار اخوان بخصوص باند تروریستی گلبدین گذاشت . علاوه از اسلحه ، پول ، و سایر امکانات ، باند گلبدین

به شکل بخش دولتی، از امتیازات تشکیل شبکه های وسیع جاسوسی، تعقیب، تحقیق، زندان، شکنجه و اعدام برخوردار گردید. گلبدین و شرکای جرمش با استفاده از این امکانات وسیع و حمایت مستقیم دولت پاکستان و شخص جنرال ضیاالحق بسته های تروریستی را ایجاد کرد. این بسته ها در پاکستان، افغانستان و ایران شخصیت های بزرگ سیاسی، افراد نظامی، قوماندانان برجسته ی جبهه های جنگ، علمای دینی، روشنفکران، فرهنگیان ملی و ژورنالیستان افغانی و خارجی را ترور کردند. گلبدین و دستیارانش به آن مخالفانیکه دسترسی نیابند از شیوه های دیگر معمول قذافی و خمینی، یعنی از تهدید به مرگ و ایجاد وحشت استفاده می کنند. اگر جنرال ضیا دیدار نتواریسنگ وزیر خارجه ی هند را با ظاهرشاه "بوسه ی مرگ" نامید، گلبدین و شرکا با زبان خاص بی نزاکت و تروریستی خود ظاهرشاه را علناً تهدید به قتل می کنند*.

در ده سال جنگ محیط دو کشور (پاکستان، ایران) با حاکمیت رژیم های ارتجاعی، برای نیروهای ملی، دموکرات و آزادیخواه افغانستان نظیر فاشیسم روسها برکابل، محیط ترور، اختناق و نا امن بوده است. این وضع رشد نیروهای ملی و دموکراتیک را در جریان جنگ با اشغالگران روسی ضربه زد و برعکس نیروهای ارتجاعی و بنیادگرا را تقویه و پرورش کرد.

جنگ ضد روسی بصورت خود بخودی و با دست خالی آغاز گردید. در جریان جنگ، ملت ما به اسلحه، مهمات و پشت جبهه ی جنگ نیاز شدید یافت. با توجه به اینکه اخوان ۷۰ در صد اسلحه

مهمات و امکانات خارجی را در قبضه گرفته بود ، اکثر جبهه های جنگ ازین طریق مسلح شدند . بناً طی يك پروسه تعدادی ازین جبهه ها در انحصار اخوان در آمدند اما عده ی زیاد آنها با بنیادگرایی و انحصار طلبی اخوان که رآشتی نگذاشتند سرکوب شدند ولی با قبول مشکلات و قربانی های فراوان علیه مردودیت سروری فاشیستی (روسی و اخوان) بمقاومت خود ادامه دادند .

عامل اصلی وابسته شدن برخی جبهه های جنگ به اخوان ، وهابی ها ، سلفی ها و نظایر شان جز کمک و دفاع غرب ، کشورهای عربی و مجری این کمکها (دولت پاکستان) به این گروهها چیز دیگری نمیباعد . فقط وجود این مرداب کثیف موجب رشد تمام این گمناهای مرزه و بوجود آمدن حفرات مضره گردید . ورنه اخوان در افغانستان نه تنها نفوذ نداعت بلکه مردم به این جریان همیشه به دیده نفرت می نگریستند . در اسد ۱۳۵۷ همین اخوانی ها که بخاطر تخریبکاری از پاکستان به بدخشان ، پنجشیر ، لغمان و لوگر فرستاده شدند ، بدون اینکه کار مهمی بتوانند توسط مردم آن مناطق کاملاً آگاهانه بنام اخوانی با تحقیر فراوان دستگیر و سرکوب شدند .

بین باندهای اخوانی تضادهای خونینی وجود دارد که در جریان ده سال جنگ به شکل مسلحانه تبارز داشته است . این تضاد بخصوص بین حزب اسلامی گلبدین و جمعیت اسلامی ربانی نهایت حاد است . بطور نمونه : در حدود بیست برخورد خونین گروههای جمعیت به سرکردگی غلام محمد آرین پور و معلم بصیر یفتلی با گروههای حزب

گلبدین بر سرکردگی معلم ودود و برادرانش در ولایت بدخشان و بیش از (۵۰) جنگ تباهن بین گروپهای همین دو حزب در ولایت تخار و از گلبدین به سرکردگی داوود ، ضابط* حیدر ، شاه حبیب اله مشهور به بشیر ، انجینئر نبی ، قاضی کبیر ، عیدی ، ملا نادر ، و سید جمال (امیر ولایتی) و از ربانی به سرکردگی صد** ، محمد عمر ، حاجی مراد ، مولوی جبار ، قاری صدیق ، قاری ودود ، مولوی شاه محمد ، حسین و احمد شاه مسعود و در ولایت کندز بین جبهه ی فیض الرحمن جمعیتی با جبهه های حزبی امام صاحب ، در مرکز ولایت بیست گروپهای ارباب حیدر و گروپهای مولوی عجب گل (امیر ولایتی گلبدین) و در ولایت پروان بین گروپهای فرید حزبی و احمد شاه مسعود و در ولایت لغمان بین جبهه های داکتر جعفر و معلم عبدالله جان حزبی و گروپهای طاری جمعیتی .

در اثر این جنگ های خاکیانه که هنوز هم بعفت ادامه دارد ، هزاران مجاهد جنگ آور و تعداد کثیری از وطنداران به گناه ما جان خود را از دست داده و میدهند . خیانت ملی اخوان و در رأس جفا - یات باند گلبدین از دید هیچ هموطن پوشیده نیست . اما غرب که در طی هفت سال در برابر خیانت باند نازدانه اش (حزب گلبدین) سکوت کرده بود ، در سال ۱۹۸۸ گوشه ای از وحشت تروریست های

* داوود و ضابط حیدر توسط خود باند گلبدین ترور شدند .

** صد ملیشه ی دولت بوشالی مربوط گروه ستم ملی که از

۱۳۵۹ - ۱۳۶۵ توسط جمعیت ربانی مسلح میشد .

گلبدین را افعاً کرد که مت نمونه خروار سطوری از آن را نقل میکنند !

"اختلافات بین احزاب روحیه همکاری و اتحاد را بین آنها برهم زده است در طی راه شاهد جنگهای عدهی بین نیروهای حزب اسلامی گلبدین و جمعیت اسلامی بودم . ولی هیچ جنگی از طرف این دو حزب را علیه غوروها ندیدم . تنها حزبی که علیه غوروی می جنگد عبارت است از حرکت انقلاب اسلامی ، سایرین همه بین خود درگیرند رهبران حزب اسلامی احمد شاه محمود را متهم به کشتن عی تن از قوماندانان حزب اسلامی میکنند . نواب سلیم یک سخنگوی حزب اسلامی گفت : محمود در مناطق عمال افغانستان بما حمله میکند او عی تن از قوماندانان ما را به قتل رسانده است .

.... رهبران جمعیت اسلامی ، حزب اسلامی را متهم به دزدیدن پول ، مواد و متجمله ادویهی فرانسوی میکنند که قرار بود به منطقهی تحت کنترل جمعیت اسلامی برسد . علی الرغم موقف ضد امریکایی حزب گلبدین قسمت اعظم کمکهای امریکا به حزب حکمتیار رفته است . حکمتیار از مدتها قبل مورد پسند و حمایت مقامات استخباراتی پاکستان بوده که مسوول توزیع اسلحهی امریکایی ها اند .

... رهبران حزب اسلامی برآنند که علیه آنها پروها کنند جرمان داشته و میخواهند تصویری افراطی از سازمان آنها بدست بدهند تا امریکا را از کمک به حزب اسلامی بترسانند ... امریکا

دلایلی ندارد که از حزب اسلامی بترسد* ۰

جورج آرنی در رابطه با جنایات گلبدین افشارگرانه نوشت :

" ... افغانها میتوانند بدخو ، بسی رحم و خاین باشند (اشاره

به کشته شدن " آندی سکرزپ کوویک " فلمبردار تلویزیون بریتانیا توسط باند گلبدین است) ... " آندی " با مجاهدین سفرهای زیادی داشت ، موصوف ۶ ماه قبل هنگام عبور از منطقه ی " کانتیوا " ناپدید گردید . شاهدان عینی او را در مجادله با یکی از قوماندانان حزب اسلامی که میخواست کمره او را بر باید دیده است بعد از صدای فیر آندی ناپدید شده است . پنج ساعت بعد از طرف همین گروپ يك کناروان متشکل از ۳۰ اسب با يك مقدار پول و البسه که به مصرف فرانسویها تهیه گردیده بود و به اهالی فقیریکی از قریه ها برده می شد تاراج گردید

خران سال گذشته دو خبرنگار برتانوی در همین منطقه توقیف و فلمها و تیبهای شان مصادره گردید بعد از آن يك کاروان دیگر سلاح و مهمات نظامی که از کوه کانتیوا عبور میکرد توسط اعضای حزب اسلامی توقیف و مصادره شد . این کاروان سلاح از حزب رقیب (جمعیت اسلامی) بشود . علاوه دوونیم تن ادویه ای که توسط غربیها برای کلینک های مناطق تحت تسلط جمعیت کمک شده بود توسط گروههای سمت شمالی حزب اسلامی غارت شد .

سازمانهای امداد فرانسوی ادعا مینمایند که " تاپرنکوویک "

از مسولین انسجام امور امدادی در سال ۱۹۸۶ توسط قوماندان

حزب اسلامی در همین ناحیه رهبریده و گفته شد .

گریس کریگوری خانم آندی حالاجهاد خودش را آغاز کرده است .
سوالی که او می خواهد در مجلس عوام انگلستان و کانگرس امریکا
مطرح نماید اینست که چرا ملیون ها دالر پول سی . آی . آی
به يك سازمانی که متشکل از " دزها و آدمکش ها " است سرازیر
میشود ؟ ! * *

همچنان در همین تازگی ها مفسر دیگری نوشت : " زد و خورد
بین حزب اسلامی حکمتیار و طرفداران جمعیت اسلامی در ولایت فراه ،
هرات و بدخشان ادامه دارد . " *

تضاد بین باندهای اخوان بدرجه اول انعکاس از وابستگی *** فلان
بمنابع بیگانه و دوم نتیجه ی تضادهای درونی شان بمنظور رسیدن به
" امارت " مصلطه جویی و غارت مردم است . هر سه گروه اخوانی
نه تنها با هم دشمن اند ، بلکه بین هر گروه معین نسبت
رسیدن به " امارت " ، غصب امکانات ، چپاول و ترور مردم و
سایل ملیتی تضادهای شدیدی وجود دارد . علت بظاهر در وحدت
بودن این تشکل ها فقط امکانات مادی و اوضاع مساعد بحالشان
میباشد . اگر سایه ی غرب و عربستان از سر این گروهها دور و اوضاع

* پیام زن شماره پنجم مارچ ۱۹۸۸

** مسلم ۲ اپریل ۱۹۸۹

*** گروههای اخوانی در کشورهای اسلامی به دسته های مختلف ،
تقسیم و به منابع گوناگون بیگانه وابسته اند .

پاکستان برایشان نامساعد گردد بزودی تمام ارکان این دسته‌های
 باد شده فروخواهد باعید . همین اکنون در جمعیت اسلامی ربانی
 قطبهای مخالفی نظیر جناح ربانی (مولوی حمزه ، سلیف ، ضیاء الرحمن ،
 احمد ضیاء ، غلام غوث ، قره بیک ، احمد شاه محمود) ، جناح سید
 نوراله عماد (سید کامل آغازی کندزی ، داکتر عبدالحي ، استاد
 احمد زی ، بهیج) و جناح انجنیر ایوب (حاجی عبدالرحیم ، داکتر
 نقیب الله ، جواد کندزی) فعال اند . به همین قسم تضاد ملیتی
 بین گلبدین و چند عضو دیگر رهبری که غیر پختون اند و هم تضاد بر
 سر مقام " امارت " حزب اسلامی گلبدین را از درون میخورد .

وهابی

فرقه‌ی منهبی وهابی در اوایل قرن ۱۳ هـ - ق
 در " نجد " عراق توسط محمد بن عبدالوهاب
 پایه گذاری شد . این فرقه مذاهب حنفی ، حنبلی ، شافعی و
 مالکی را مردود و احکامش را بدعت و خرافات میداند . قبل از جنگ
 ضد روسی ما عربستان سعودی توسط برخی روحانیون اجیر شمشده‌ی
 افغان افکار وهابگری را از طریق مدارس دینی غیر رسمی
 تبلیغ و ترویج می کرد اما در اثر بی اعتنائی مردم به آنان و
 مقاومت روحانیون سنتی ریشه نگرفت . در جریان جنگ از راه
 پاکستان و مساعد بودن اوضاع برای این امر در آن کشور ، دولت
 عربستان سعودی با فرستادن پول و مبلغین فرقه منهبی وهابی
 به همکاری وهابی های صاحب مقام پاکستانی به تبلیغ افکار این
 فرقه پرداخت و رسول سیاف را به عنوان سر مزدور اجرای

سیاستهای استعمار منتهی به انتخاب کرد. در پاکستان در هر مدرسه دینی، مکاتب و مساجد کتب ملائیه و عربیت که کار خود را دارند. درین بنیادهای مذهبی و آموزشی اخوانی، وهابی ها و سلفی ها به شدت در رقابت با هم جوانان، نوجوانان و کودکان خرد سن را به انحراف می کشانند. بجای ایده ی وطن دوستی، افکار ملی، دموکراسی و مبارزه با بیگانگان، مغز چون کاغذ سپید آنان را با افکار ارتجاعی، خرافی و بیگانه پرستانه ی ضد ملی با هوصل و لعاب اسلامی میالایند. وقتی اخوان که تمامی جنایات و خیانتها را جهت عوامفریبی لباس اسلام بهوشانند شستفوی مغزی فرزندان مسلمان ملت ما زهر نام اسلام برای آنان هیچ اشکالی ندارد.

فرقه ی وهابی علاوه بر آنکه از طرف دولت پاکستان حمایه و از لحاظ اسلحه، پول و مهمات تقویه می شود، عربیهای وهابی اسلحه، مهمات و سایر وسایل جنگی را از بازارهای آزاد پاکستان برای حزب سیاف میخرند. تمام مسوولیت های رهبری و سازماندهی حزب سیاف را وهابی های عرب و پاکستانی بعهده دارند.

چون تا هنوز گروههای مسلح سیاف از لحاظ تفکلاتی و تبلیغاتی نسبتا ضعیف اند ازینرو افکار وهابی نتوانسته بین مردم عوام نفوذ کند و فقط در دستجات بالایی این فرقه محدود مانده است.

تضاد بین وهابی ها و اهل سنت شدید و در تمام زمینه ها تبارز دارد ولی تضاد بین وهابی ها، اخوان و سلفی ها شدید نبوده و فقط در مسائل معین فرقه ای، مقام پرستی، منافع گروهی، وابستگی بمنابع بیگانه و انحصار طلبی شان آشکار می شود.

سلفی

گروه مذهبی سلفی توسط شیخ محمد رضا در هند و مصر بنیاد نهاده شد . افکار سلفی با تمدن عصر حاضر بخصوص تمدن غرب ضدیت دارد . شرع اهل سنت را نظیر وهابی ها بدعت و خرافات میداند . این گروه با وهابیه روی ماله اجتهاد و برخی از مسایل فرعی دینی اختلاف دارد .

در افغانستان ، سلفیت قبل از نبرد با روس ها به ——— تعدادی از ملایان بخصوص در مدارس غیر رسمی دینی مورد بحث بود ولی نفوذ نداشت . در جریان جنگ سلفی های عربستان سعودی امارات متحده عرب و پاکستان با فرستادن پول و مبلغین خویش به کمپ ها و مناطق سرحدی مخصوصاً در سالهای (۱۳۶۳ - ۱۳۶۴) این فرقه را بسط و سازمان دادند . در رأس این گروه در افغانستان جمیل الرحمن (مولوی حسین) قرار دارد که نام دسته او را " جمعیت الدعوت القرآن والسنة " گذاشته است . سلفی ها در مناطق شرق کشور جیبه های خود را ساختند . مبلغین و سرکردگان افراد مسلح این فرقه همه مزدبگیر عربها بوده و توسط آنان رهبری میشوند . اسلحه ، مهمات ، مواد غذایی و تجهیزات آنان را نیز عربها تهیه میکنند چنانچه چند بار اسلحه بازارهای مناطق صوبه سرخه و بلوچستان توسط عربهای سلفی برای دسته ی مولوی حسین خریداری شد .

سلفی ها و وهابی ها مراسم خاص مذهبی دارند ، نماز و سایر عبادات را مخالف مسلمانان سنتی انجام میدهند . درابتداً این مراسم از ترس اهل سنت مخفی انجام می یافت . سپس

نماز و هابیه‌گری را در حضور افراد حزبی نمیتوانست بخواند . اما با ایجاد گروه‌های مسلح و توزیع پول فراوان در افغانستان و کمپ‌ها ، حال هر دو و بخصوص سلفی‌ها میتواند در مناطق زیر نفوذ خویش نماز و سایر مراسم دینی را به شکل وهابی و سلفی انجام دهند . گروه‌های مسلح سلفی نسبت به وهابی متشکلاتر اند . این فرقه سعی می‌کند تا از طریق تبلیغ ، زور و سلطه‌ی خویش افکار سلفیت را بین توده‌های عوام رواج دهد و آنان را به انجام مراسم این فرقه وادارند .

مسائل اساسی دینی و مذهبی مورد اختلاف بین اخوان وهابی و سلفی از یکطرف و مسلمانان اهل سنت از طرف دیگر هنوز مخفی است و توده‌های عوام ما نمی‌دانند که این فرقه‌ها برسر دین‌شان چه خواهند آورد ؟ هر دو طرف به مسلمانان بودن هم شك دارند ؛ هر دو طرف همدیگر را متهم می‌سازند که مردم را به گمراهی می‌کشاند . ولی آنچه مسلم است این است که مردم مسلمان افغانستان در مبارزه با اخوانیه‌گری ، وهابیه‌گری ، و سلفیت که عوامل استعمار در لباس مذهب اند ، بهروز خواهند شد .

حزب اسلامی مولوی خالص از حزب گلبدین جدا
حزب اسلامی جدا . برنامه‌ی حزب وی همان برنامه‌ی حزب
یونس خالص گلبدین است . اما مولوی خالص اخوان نه
بلکه ملای سنتی است . تعصب وی ناشی از
افکار عقب مانده‌ی قبیله‌ای وی میباشد . یونس خالص علاوه بر

اختلافات مذهبی با سایر بنیادگرایان ، در مورد قوم ، پشتون و قبیله نیز اختلافاتی دارد که در رساله " د پشتون قام " وی نمایان است . اگر شونیزم اخوان در عقاید سلطه جویانه و بیان اسلامیزم که همان استعمار عرب را بیان می کند و دموکراسی و ناسیونالیزم هر دو را معادل کفر و مائوئیزم میدانند ، متیاز است ؛ شونیزم مولوی خالص در برتر شمردن ملیت پشتون نسبت به سایر ملیت ها تبارز می کند . وی در رساله " د پشتون قام " ملیت پشتون را با خصوصیت عنصر طلا متصف میازد و سایر ملیت ها را نظیر مس و جست میخواند . یونس خالص درین رساله از اینکه قوم پشتون نه از تمدن غرب و نه هم از شرق متأثر است (عقب ماندگی قبیله ای) به افتخار یاد میکند . اگر ملیت پشتون در قعر بی فرهنگی هم به سر برد از نظر خالص نسبت به ملیت دیگر تفوق خود را دارد . *

وجود عناصر فوق در عقاید مولوی خالص وی را از سایر بنیادگرایان درین زمینه جدا می سازد . اما غرب که از لحاظ مادی بنیادگرایان را در مجموع در چنگ دارد خالص نه هم رهبر قبیله ای مستقل قرون اولیه و نه هم ملای مجذبت که بدور از هر نوع وابستگی فقط با تعلق و اتکا به دین و مقتدیان خود جهاد می کند ، بلکه فردبست وابسته به امکانات غرب و جاپان . اینجا دیگر برای مولوی صاحب وابستگی و نفک از تمدن و تکنولوژی غرب

مطرح نیست بلکه به بسیار آرامی یوغ وابستگی را بردوش میکشد .
 شاید تعدادی از وهابی ها و سلفی های ساده ی هموطن ما بخصوص
 نیمچه ملایان که از لحاظ سیاسی دارای آگاهی عامیانه ای اند فکر کنند
 که چه فرق میکند اگر عربها که مسلمان اند سرور ما باشند . ولی برای
 گلبدین و هندستان بنیادگرایان روشن است که اینجا دیگر دین اسلام
 مطرح نیست . اسلام فقط يك پوشش است و این غلامی را نه تنها به عربها
 بلکه به هر کشور لامذهب و استعمارگر روا میدانند . اکتهای ضد غرب
 و ضد امریکایی گلبدین و سیاف فقط بخاطر فریب توده ها و خیلی ها
 " رزمنده " نشان دادن خودشان است . حال آنکه در مراسم مرگ
 جنرال ضیا الحق اولین کسانی که شتابزده و سراسیمه به دیدار خصوصی
 وزیر خارجه ی امریکا شتافتند همین گلبدین و سیاف بودند . اینک
 بنیادگرایی در آخرین تحلیل آزادی کشور را زیر پای این با آن قدرت
 بیگانه منجمده شوروی فدا خواهد کرد واقعیت انکار ناپذیر است ، در
 جریان ده سال جنگ بنابر اوضاع خاص افغانستان بنیادگرایان ما
 در وابستگی به وهابیت و غرب بوده اند .

با توضیحات فوق هنوز هم يك سوال ناروین میماند و آن
 اینست که : آیا این فرقه های مذهبی که مثل سمارق در يك شعب
 بارانی (بخصوص در اوضاع جنگهای ملی) از زمین میرویند ، واقعاً
 بر اساس تضادهای مذهبی استوار اند ؟ آیا گویانندگان آن درین
 غم اند که بندگان خدا (ج) گمراه نموند ؟ نه . قسمی که در فوق
 اشاره شد در عقب این تضادها اهداف سیاسی ، اعمال نفوذ و سلطه
 جویی نهفته است ؛ اصل درد ، درد دین و مذهب نیست . کشورهای

معینی مثل ایران و عربستان با نیات سلطه جویانه در کشورهای عقب نگه داشته شده نظیر افغانستان میخواهند از طریق ایجاد شاخه های مذهبی، ملت ها را پارچه پارچه سازند تا به اهداف پلید استعماری خود دست یابند . روشن است که اساس تضاد بین ملت ها و ملل جهان ریشه ی اقتصادی دارد ولی اختلاف ایدئولوژیک میتواند تضادهای قومی ، ملیتی ، منطقه ای و ... را بیشتر دامن بزند . و اکنون همین وضع بر افغانستان مستولی است .

اخوان ، وهابی ها ، سلفی ها و گروه های نصر و سپاه علی الرغم تضادهای شدید بین خودشان در ایجاد یک نظام فاشیستی با رویه ی عوامفریب اسلامی توافق نظر دارند . این گروه ها دشمن علم و تمام ارزشهای دموکراتیک و آزادیهای اجتماعی اند و اگر قیافه گیری نکنند میخواهند بار دیگر گالبله را به پای دار ببرند . این چهار دسته به سرکردگی حزب گلبدین در برابر اتحادیه گانه، شورای اتفاق ، اتحادیه ها ، جبهه های قومی و تمام نهروهای ملی و دموکراتیک جبهه ی مشترک دارند و از لحاظ فعالیتهایشان در یک سمت سازمان یافته اند .

وقتی از چهار دسته ی فوق به صفت گروه های خائن ملی و دشمنان آزادی و فرهنگ سخن میرود ، هدف ما هرگز آن توده هایی نیستند که به نحوی با این گروه ها در رابطه اند . تعدادی از مردم ما در اوضاع خاص کشور به صفوف این باندها جبراً کشیده شده اند که قطعاً جزو جداناپذیر هم میهنان خویش بوده از همه بیشتر به جنایات آنها واقف و از نزدیکی با رهبران و اعتقاد به افکار این دملها ی بیگانه پرست خائن بوطن نفرت دارند .

اتحاد سه گانه

میان روان یا اتحاد سه گانه متشکل از حرکت انقلاب اسلامی، جبهه نجات ملی و محاذ ملی اسلامی است. در این اتحاد نیز تضاد هایی وجود دارد زای جریان مخالف سیاسی و مذهبی (اخوان، وهابی، سلفی) که در مقابلش قرار دارد، این نیروها را به یک سمت می کشاند.

محمد ظاهر شاه، طبیب افغانستان و روشنفکران بروکرات لیبرال و برخی از ملیون و دمکرات ها که خواهان رژیم از نوع غرب اند، تعلق به این اتحاد دارند. سه گانه در جریان جنگ ضد روسی و دولت پشوالی از لحاظ سیاسی در واقع پایه های سیاسی ظاهرشاه و بروکرات های طرفدارش را می ساخته است. میان روان به ایده های ناسیونالیسم، دموکراسی و آزادی های اجتماعی دموکراتیک برخورد خصومت آمیز ندارند. این نیروها از لحاظ سیاسی و مذهبی با اخوان، وهابی، سلفی و مزدوران ایران (نصر و سپاه) تضاد شدید دارند و عقاید این چهار فرقه را مخالف منب حنفی و شرع چهار امام اهل سنت میدانند.

در طول جنگ با روس ها، نیروها، افراد و رهبران سه گانه در افغانستان و پاکستان مورد تهدید، حمله، غلبه، ترور، توهین و است و کوب های بی

جمعی، بخصوص توسط حزب گلبدین قرار گرفته اند.* اما عکس العمل گردانندگان این اتحاد چنان منفعل و محافظه کارانه بوده که قوماندانان و هواداران خودشان موضع رهبران را تسلیم

* در فبروری ۱۹۸۹ يك جمع پنجهزار نفری در مقابل دفتر جبهه‌ی نجات ملی در شهر بشار طی میتسنگی به طرفداری از ظاهر شاه شعار میدادند که گروه کوچکی از چاقوکشان گلبدین بر آنان حمله کرد. این جمع پنجهزاری بجای اینکه اوباشان گلبدینی را بطرزی شایسته مجازات کنند به دستور گردانندگان میتسنگ با وحشت پراکنده شدند. در نتیجه سخنگویان از جمله عزیزالله " واصفی " مورد اهانت و ضرب و شتم مفصل اوباشان گلبدینی واقع شدند. روی این واقعه رادیوهای مشهور جهان از جمله بی. بی. سی تبصره‌هایی داشتند. اما آنچه قابل توجه است اینست که: آیا نیروهای میانه رو ما ازین توهین و تحقیرها درسی آموخته‌اند یا نه؟ آیا اینان حداقل غرور شخصی خود را دارند؟ و یا تابع ضرب‌المثلی شده‌اند که: " بی‌ننگ باشی زنده "؟ و هر جا گیر بیایند گوش مالی شوند ولی "پهلوان زنده خوش است"؟ جامعه شناسی معتقد است که قشر روشنفکر حساس‌ترین قشر جامعه است. اما آن دسته از روشنفکران وطن‌ما که بسیار هم پر مدعا اند و بصورت ترحم انگیزی خود را ناف زمین و زمان میپندارند آنقدر بی‌حس و در برابر بنیادگرایان ترسو اند که آبروی خودشان را هم فراموش کرده‌اند چه رسد به ننگ و غرور ملی.

طلبانه و اهانت بخود می دانند . حرکت انقلاب اسلامی عضو این اتحاد از پایه ی نظامی و سیاسی و سیمی (در حدود ۲۰ هزار نفر مسلح یعنی بیشتر از مجموع نیروهای بنیادگرا) برخوردار است ولی پراکنده و نامتشکل است . اگر نیروهای میانه رو جدی و متحد عمل کنند و حداقل از مبارزه ی برحق شهید مولوی شفیع الله در " کوه صافی " و مولوی محمد نسیم آخند زاده در ولایت هلمند که علیه حزب اسلامی قیام کردند و درسهایی به گلبدین دادند ، جرئت یافته و چیزی بیاموزند ، میتوانند خود را نه تنها از حالت ترس و لرز در برابر گلبدین برهانند بلکه قادر اند گلبدین را سر جای بنشانند . موضع تسلیم طلبانه ی میانه روان دوعلت اساسی دارد :

- ۱ - عدم قاطعیت و ترس در رهبری و نامتشکل بودن نیروهایشان .
- ۲ - برخورداری حزب اسلامی گلبدین از حمایتی غرض جنرال ضیا (هر چند دیگر خودش نیست ولی طرفدارانش در رژیم کنونی هنوز جای خود را دارند) و جماعت اسلامی پاکستان در هر نوع قانون شکنی ، ترور و تهدیدهای آنها که موضع جیونانه توام با عدم قاطعیت میانه روان را تشدید کرده است .

تعدادی از رؤسای فکran عالی رتبه ی دوران شاه با هوس مبارزه از امریکا و اروپا در رابطه با نیروهای میانه رو چند بار به پاکستان آمدند . اما اینان که تصویری از استقلال را در آغوش می کشید ولی در راه کسب آن است اراده اند ، همین که تهدید و ترور گلبدین را حس کردند فرار را بر قرار ترجیح دادند . این مدعیان دموکراسی و استقلال خواهی گذشته از اینکه فاقد روحیه ی

مبارزه جویی اند جرئت افشای فرارشان را از همان دورست، از همان اروپا و آمریکا هم ندارند . فقط شکوه‌ای دارند از دولت پاکستان که در اختیار آنان که زمانی کشوری به کامشان می‌پرخیست ، ویلا و گاردی نگذاشت و گلبدین وحشی را که مانع اصلی بر سر راه کارشان هست لگام نزد . این بروکرات‌ها (صدراعظم و وزیران و سفیران و دیپلماتان و استادان و کارمندان بالارتنه‌ها) چنان کابوس گلبدین فرا گرفته که غیر از وطن‌دوستی و دفاع از دموکراسی ، حس پشتون‌ولی ، افغانیت و مساله خانوادگی و رفاقت‌های شخصی را هم از دست داده اند . خون صدها عصمت بر ارزش سیاسی و نظامی و هزاران بیگناه دیگر که هیچ ، اما خون غروال و الفت و مجروح که عزیزترین دوستان شان بودند هم وجدان آنان را تکان نداد . بهین افغانها رسم است که اگر کسی به یک شان توهین کند آن را توهین به خودشان میدانند مگر بروکرات‌های به اصطلاح جهان‌نیده و دولتمدار ما را هیچ جنابیتی و هیچ اهانتی از جا نمی‌جنباند ؛ نه توهین ، نه تحقیر ، نه لت و کوب و نه حتی خون‌باران‌شان . خانواده‌های غروال و الفت و مجروح نه تنها صدای انتقام را بالا نکردند ، بلکه با سکوت خفتبار حداقل افشاگری هم نکردند که این قاتل کی بود و چرا خون‌شان را ریخت ؟

میان روان ، لیبرال‌ها و بروکرات‌ها وقتی در رابطه با نیروهای ملی ، دموکرات و انقلابی در برابر بنیادگرایان قرار می‌گیرند مایل اند در سنگر فاشیسم نشسته به روی گلبدین تبسم نموده و او را دیگر نه یک تروریست و تبه‌کار بلکه " آقای حکمتیار " و همراه

حکمتیار * خوانند . بروکراتها و دیپلماتهای کهنه کار ما فکر میکنند که با سکوت و اغماض و گریز میتوان جان خود را رها کند ، ولی غافل ازینکه هر قدر بیشتر سکوت کنند و خود را به کوچه حسن چپ بزنند ، گلبدینی های آزادی کش و جنایتکار هار تر و هار تر خواهند شد .

جین " چپ " های پر مدعای مادر مبارزه با فاشیسم گلبدین کمتر از جین بروکراتهای لیبرال و میانه روان نیست . اینها در جریان جنگ مقاومت ، علیه جنایات بنیادگرایان بخصوص حزب گلبدین موضع رزمنده ، قاطع ، پیگیر و آغوشی ناپنیر نداشته اند . اینان هیچ زمانی جزئت نکردند که جنایات باند گلبدین و سرکای جرمش را افشا سازند و برعکس هرچه در چنته ی جمله پردازی های چپ خویش داشته اند نثار نیروهای مسوکرات و ضد بنیادگرایی کرده اند . از هتاکبها و نوعته های بچگانه ی بی پرستپ اینها ، دشمن اخوانی و عادی فراوان سود برده است . این نیروها اگر در موضع و شیوه کار خود تجدید نظر نکنند تفکیک موضع شان از نظر سیاسی با کثیفترین نیروهای نوع گلبدین معکل خواهد بود .

موضع غرب نسبت به

بنیادگرایان

ایالات متحده امریکا و کشورهای اروپای غربی از ماهیت جریان بنیادگرایی در دهی هفتاد در لیبیا و در سالها و روزهای اخیر در ایران تجارب کافی دارند . پس خلاف تصور برخی ها کلمه امریکا بنیادگرایان افغانی را نمی شناخت بناً آنان را تقویه کردو حالا نادم است ؛ این کشور کاملاً آگاهانه بسود خود دانست که در برابر رقیب جهانی خود روسیه ، بنیادگرایان را در افغانستان تا دندان مسلح سازد . امریکا وقتی عوگ بنیادگرایی را می پروراند هیچ برایش مطرح نیست که این وحشی چه تعدادسهندی افغانها را خواهد کُشد و تا چه حد جامعه مارا به عقب خواهد راند . آنچه برایش بهر قیمت مطرح است این است که حریف را در لجنی که در افغانستان بمیان آمده ، میکوب کند . اما بنیادگرایی استمداد آن را هم دارد که در مسدهی مکو حل گردد . دو نمونه : رژیم لیبیا در دهی هفتاد بنیادگرا ترین رژیم و معمر قذافی یکی از سر سختترین علمبرداران افکار حسن البنا و سید قطب بود . قذافی که هر دو ابر قدرت را به يك مشت میکوبید ، در سالهای ۱۳۴۸ — ۱۳۴۹ جریان اخوانی را در افغانستان از لحاظ ایدئولوژیک و پولسی تقویه کرد . ولی نفوذ قدم به قدم روس چنان دست آموزش ساعت

که با پشت پا زدن به اخوانیگری خود حال يك نده است که با وفاداری تمام از منافع روس‌ها در افریقا پاسبانی می‌کند .

دوم ، امریکا فکر کرد که بعد از سقوط محمد رضا شاه که اجتناب ناپذیر بود ، به سود است اگر بجای نیروهای دموکراتیک ، رژیمی بنیادگرا بقدرت‌رسد که هر چند لگام گسیخته خواهد بود ولی خواهی نخواهی دمسزیر پای‌ماست زیرا امریکا در تار و پود اقتصاد ایران دویده و اردوی آن زاییده‌ی ما میباشد ؛ روس‌ها بی‌دین و کمونیست‌اند ولی ما بهر حال اهل کتابیم . اما واقعیت چیز دیگر است رژیم بنیادگرایی خمینی و رژیم‌های نظیرش هرگز قادر نیستند مستقل بمانند ، چون این رژیم‌ها که روی د پکتاتوری و آزادی‌کشی قرون وسطایی تکیه می‌کنند و به نیروی مردم ، دموکراسی و آزادی‌های اجتماعی باور ندارند ، طبعاً برای بقای خویش باید در مناسب‌ترین جای زنجیر امپریالیزم گردن‌نهند . رژیم ایران با بلند کردن شعار کائب " نه شرقی و نه غربی " درنه سال عمر خون‌آلود خود با امپریالیزم روس در مفازله بوده است . این رژیم در رابطه با جنگ افغانستان فقط به پرورش مزدوران خویش (نصر و سپاه) و دادن کمک‌های معینتی به گلبدین و مرکا توجه کرد اما سایر نیروها و مخصوصاً اتحادیه گانسه را " امریکایی " و " عامل سی ، آی ، ای " خواند .

خمینی هر قدر توانست نیروهای ملی و آزادیخواه ایران را با ددمنشانه‌ترین شیوه‌ها سرکوب کرد و درین

اواخر بسیاری آزادیخواهان دیگر را بنام قاچاقچی مواد مخدره
تهر باران میکند .

ولی احسان طبری، کیانوری و عده‌ای دیگر از رهبران حزب
توده را زنده نگه میدارد و شایع است که احسان طبری کاتب نامه
خمینی به گورباچف است . نامه‌ی خمینی به گورباچف ظاهر دعوت
به اسلام داشت ولی ماهیت تسلیم طلبانه‌ی آن وقتی روشن شد که
خمینی ضمن قرار داد کشیدن لوله‌های نفت از ایران به شوروی و
امتداد خط آهن تا سرحد آن کشور به وزیر خارجه شوروی گفت :
امیدوارم هردو متحدانه علیه غرب مبارزه کنیم .

تمام این فاکتها دال بر آن است که رژیم جمهوری اسلامی ایران
و بسیاری دیگر از دولتها و محافل بنیادگرا قدم
بقدم میتوانند در خط سیاسی روس‌ها نیز سیر کنند .

غرب از میان بنیادگرایان افغانستان گلبدین را بخاطری
انتخاب و در آغوش گرفت که وی را هارترین انتی کمونیست و
انتی دمکرات در افغانستان یافت . از همین لحاظ است که
گلبدین هرچه باسُم و دم بر امریکا حمله می‌کند، ولی نعمت به
کمکهایش می‌افزاید . بقول يك دبلوماسه امریکایی : « امریکاییان
همه مجذوب و میباشند . او (حکمتیار) هر قدر بیشتر
بروی آنان می‌پرد، آنان (امریکاییان) بیشتر به وجود
مهایند . * * *

گر چه ریگن در آخرین سال قدرتش و بوش در اولین روزهایش از تقویم بنیادگرایان بخصوص باند گلبدین در افغانستان اظهار ندامت کردند ، کانگرس امریکا هم بحث‌هایی در مورد داشت و برخی از مقامات امریکا سفیر* امریکا در پاکستان را مقصر دانستند که گویا گزارش نادقیق میداده است ؛ ولی اگر باین سیاست امریکا و برخی متحدین اروپایش ، زمانی گلبدین با شرکایش در افغانستان قدرت سیاسی را غصب کنند ، آنگاه ملت ما حق خواهد داشت که با همان چشمی که به روسیه و عمالش مینگرد به امریکا و محصولات بنیادگرایش ببیند .

* سفیریکه در حادثه سقوط طیاره کشته شد .

سازمان های مزدور ایران

رژیم جمهوری اسلامی ایران برای صدور ایده ها و در واقع وابسته کردن افغانستان به خود از منب شیعه و عقب ماندگی سطح آگاهی سیاسی توده های تشیع استفاده می کند . در ده سال جنگ مقاومت ما ، کار اساسی رژیم جمهوری اسلامی تربیت گروه های مزدور (نصر و سپاه) بود . این گروه های ضد ملی و خود فروخته که توسط رژیم ایران بوجود آمده اند ، از اول تا حال از لحاظ نظامی ، مادی و ایدئولوژیک پرورده میشوند تا چنانچه گفته شد بر تسلط ایران اگر نه بر سراسر کشور اقلأ بر بخشهایی از مردم و مناطق میهن ما جامه عمل بپوشانند . راه خیانت ملی ای که این گروه ها گزیده اند اساسأ در دادن جنگ های داخلی و در مصمورت امکان نابودی نیروها و شخصیت های وطنپرست ضد رژیم خمینی نظیر شورای اتفاق به رهبری سید علی " بهشتی " و سید حسن جگرن ، اتحادیه ی صفحات مرکزی و دیگران میباشد . ازینرو این دو گروه عملاً در خدمت امپریالیزم روس و دولت دست نشانده ی کابل قرار داشته اند . از لحاظ وابستگی به بیگانه ، انحصار طلبی و افکار عقب مانده ی قرون وسطایی ضد دموکراسی و آزادی اجتماعی ، نصر و سپاه با بنهاد گرایان بخصوص باند گلبدین در یک ردیف قرار دارند . مردم غیور و وطن دوست هزاره و تشیع این خائنین

بوطن را در عمل شناخته و بمبارزه قاطع علیه شان برخاسته اند.
 درین اواخر " اتحادیه اسلامی صفحات مرکزی افغانستان " به
 سلسله ای اعتراضات خویش در مورد جنایات این گروهها، ابلاغیه ای
 را به نشر سپرده است. در ابلاغیه، نصرو سپاه مزدوران ایران،
 جاسوسان روسی و قاتلان مردم مناطق مرکزی خوانده شده و علیه این
 جاسوسان و مزدوران جهاد اعلام کرده است. در ابلاغیه گفته شده که
 گروههای نوکر خمینی نمی توانند از مردم تشیع نمایندگی
 کنند و به برهان الدین ربانی که با این گروهها دیدن
 کرده اخطار داده شده که از مردم و مجاهدین مناطق مرکزی معفرت
 بخواهد اگر نه روابط وی و گلبدین با این باندهای قاتل
 ثابت و افشا خواهد شد.

دولت ایران در برابر اتحاد هفتگانه که جناح به گانه آنرا
 آله دست آمریکا میداند، " اتحاد هفتگانه " را ساخت. بعد از
 ختم جنگ ایران و عراق دولت ایران بیشتر متوجه غلامان خود در
 افغانستان شد. در آخرین هفته های خروج روس ها از افغانستان
 علی اکبر ولایتی به کشورهای خارج از جمله پاکستان سفرهای
 داشت. درین سفرها سعی کرد تا شرکت اتحاد ساخت ایران را
 در تشکیل دولتی که از طرف اتحاد هفتگانه ایجاد خواهد شد،
 مطرح سازد تا از این خوان بی نصیب نماند.

در اتحاد هفتگانه تضادهایی وجود دارد. حدت این تضادها
 بستگی به میزان وابستگی گروههای اتحاد به رژیم خمینی دارد.
 برخی از اعضای اتحاد هفتگانه میهن فروش نیستند و ازینکه مزدور

رژیم ایران بشمار روند عار دارند . ولی مردم منتظرند اعضای
وطن دوست اتحاد هشتگانه هر چه زود تر حساب خود را از اعضا و
شخصیت های خمینی پرست اتحاد جدا سازند .

بین نیروهای تشیع (شامل اتحاد و خارج آن) و اتحاد
هشتگانه سه تضاد برجسته دیده میشود که اگر هم دولتی ازین دو
بوجود آید به حل آن قادر نیست . ۱۰ - تضاد وابستگی این اتحاد
ها (هشتگانه به ایران و بنهادگرایان به منابع مختلف که
اطلا با منب سروکاری ندارند) ۲۰ - تضاد بین منب عیبه و و
سنی . اکثریت اعضای اتحاد هشتگانه معتقد به ایجاد
دولتی بر اساس فقه منب حنفی اند . اما اتحاد هشتگانه میخواهد
مسایل مربوط بخود را بر اساس احکام منب عیبه حل نماید . که
این مسأله مورد قبول اتحاد هشتگانه نمیباشد . ۳۰ - مسأله ملی
حرکت ملیت هزاره در جنگ با شوروی و دولت پوغالی آن با
داشتن سازمانهای مخصوص بخود و ستمی که این ملیت در طول
تاریخ کشیده ، یعنی حل مسأله ی ملی جداً برایش مطرح است . مسله ای
که دولت موثلف ازین دو اتحاد نه آنرا می فهمد و نه هم
به آن معتقد است .

در افغانستان جنگ داخلی ادامه مییابد

برای برخی از دنیا بینبران این ساله مطرح است که بعد از خروج روس ها از افغانستان و سقوط دولت دستانده ترین کشور جنگ داخلی آغاز خواهد شد. در حالیکه ساله بر سر آغاز جنگ نیست بلکه بر سر پایان دادن به آن است زیرا از همان بهار ۱۳۵۹ به سلط شدن گروههای بنیادگرا بخصوص حزب اسلامی گلبدین بر بعضی از مناطق و جبهه ها، جنگ داخلی عمدتاً بین حزب اسلامی گلبدین و جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی آغاز یافت .

آتش جنگ داخلی را بنیادگرایان از همان آغاز افروختند و درین ده سال بین گروههای مختلف ادامه داشته است . ولایات کنر ، لغمان و ننگرهار در شرق ، بدخشان ، تخار ، کندز مسنگان جوزجان ، و مزار در شمال ، بغلان ، بامیان ، غزنی ، ارزگان و پروان در مرکز و هلمند و هرات در جنوب غرب کشور ، تقریباً دائماً درگیر جنگهای داخلی بوده اند . درین جنگها هزاران مبارز مسلح و مردم عادی جان خود را از دست دادند و صدها قوماندان وریده از پا در آمدند ، ده ها جبهه ی فعال نابود شد ، روستا ها را به آتش کشیدند ، خرمن های گندم و شالی بهقان خاکستر گردید ، مردم دهات را ترك گفتند به پاکستان ، ایران یا به

شهرهای تحت تسلط روسها پناهنده شدند. این جنگها تضادهای خانوادگی، قومی، ملیتی و منطقه‌ای را حثت بخشید که تا زمان استقرار دولتی متمرکز و دمکراتیک در کشور وجود خواهد داشت. در يك کلام این جنگهای خاينانه ملت افغانستان را از پشت ضربه زد و روسها و دولت مزدور از آن بهره مند شدند.

جنگهای داخلی انعکاسی از وابستگی این نیروها بمنابع بيگانه و تضادهای درونی خودشان بخاطر رسيدن به مقام و "مارت" میباشد. این جنگها اکنون نیز ادامه دارد. رهبران به خون هم تشنه اند. باتجربه ترين شخصيت‌های سياسی، قوماندانان و فرهنگيان در شهر پشاور، اطراف آن و داخل کشور ترور شدند. اکثر این جنايات را ياند گلبدين انجام داد.

اعضای اتحاد هفتگانه - این اتحاد نام نهاد نزد مردم ما - در ده سال بين هم زدند و هيچگاه جور نیامدند. در يکی از جلسات این اتحاد بعد از بيگومگوهای رکيك بين آقای صبغت‌الله مجددي و گلبدين که منجر به تفنگچه کشی و مداخله و خلاص کردن ديگران شد، به قول يك خبرنگار، مجددي به گلبدين گفت: " برای من تو يك بهاله مکروبی بيش نیستی ولی بخاطر افغانستان باتومی نشينيم. " * تفنگچه کشی آقای مجددي بروی گلبدين که خونهای پاک زیادی را ريخته است حداقل نفرتیست که ميتوانست از طرف وی بيان شود.

سخنگویان انتخابی دو ماهه‌ی این اتحاد هیچ گاه و در هیچ
مجمعی نتوانستند از اتحاد نامنها بصادقت نمایندگی کنند . یکی از
زورنالیستان در مورد تضادهای درونی اتحاد نوشت : " اختلافات
بین اتحاد چنان شدید است که جور آمدن رهبران با یکدیگر را نام
ممکن می سازد . هیچ مسأله‌ای نیست که در برابر رهبران اتحاد
قرار گیرد و آنان روی موضع متحد داشته باشند و این همه بعلت
خودخواهی بسیاری از رهبران مختلف است . فضای ملاقات بین
اتحاد چنان تیره و ترم است که به هرج و مرج منتهی میشود ."

این اتحاد در اثر فشار خارج (بیشتر عربها و پاکستانی ها)
از مجد تا مکه به گفتگو نشسته ، قرآن خوردند و لسی این اتحاد
ها از آنجائیکه نامادقانه و زورکی و بولکی بود فردای امضای
نهادن های شان از هم پائید ، خلاصه وقتی که اخوانی ، سلفی و
وهابی گلوی یکدیگر را بدرند و هر چار با هم به خون سه حریف
دیگر تشنه باشد و روی این هفت فرستادگان خمینی چاپ هم اضافه
شوند ، ازین معجون چه انتظاری میتوان داشت ؟

دولت روس ۱۶ فبروری ۱۹۸۹ را تاریخ خروج آخرین سربازها از
افغانستان اعلام کرد و باین ترتیب غرب و اتحاد هفتگانه غافلگیر
شدند . بناً بخاطر خالی نمادن عریضه ، دولت کاذبی را به رهبری
انجنیر احمد شاه وهابی اعلام کردند . این فرد که بطور خاص
نماینده ی سیاف و کلاً از بنیادگرایان نمایندگی میکرد لذا مورد

قبول اتحاد سه گانه نبود . ملت افغانستان این دولت را با نفرت تمام به سخره گرفت . کمیدی احمد شاه تا پرده‌ی دوم درامه (شورای راولپندی) ادامه یافت .

بعد از مرگ ضیاء الحق و ختم جنگ ایران و عراق رژیم ایران میخواهد سر نخ ایجاد دولت بنیادگرا را در افغانستان بدست داشته باشد . ازینرو چوبدست خود - اتحاد هشتگانه - را در برابر اتحاد هفتگانه علم کرد و با تمام قوت از آن بدفاع برخاسته است . درکنار اتحاد هفتگانه رژیم ایران گروه و امانده‌ی نصراله " منصور " را نیز استعمال میکند تا طوری بنمایاند که گویا عاملان در افغانستان صرفاً شیعه نیستند . ارسال ناگهانی مقداری کمک ایران توسط طیاره برای جمعیت ربانی (پس از سفرش به تهران) و نصراله منصور جالب است که در واقع بعنوان مزه چشک برای جلب سایر اعضای هفتگانه ترتیب داده شد .

قبل از تشکیل شورای راولپندی برهان الدین ربانی به ایران رفت . دولت ایران چند تن از مزدبگیران را به رهبری کریم خلیلی به ربانی پیشکش کرد و قول داد که آنان را بحیث نمایندگان هشتگانه به پاکستان خواهد فرستاد . اوایل فیروزی ۱۹۸۹ صبغت‌اله مجددی بحیث سخنگوی اتحاد هفتگانه به ایران سفر کرد که دولت ایران با وی نیز بموافقه رسید و نمایندگان افغانیش را با طیاره به اسلام آباد فرستاد .

بالخره در راولپندی جلسه‌ی شورای مشورتی با شرکت هفتگانه و فرستادگان ایران دایر گردید . در نتیجه به اصطلاح

نمایندگان هفتگانه نسبت نداشتن سهم بیشتر (۱۲۰ رأی) در شورا جلسه را ترك و توأم با عشوه‌های نو عروس پر خریداری مدتی در پاکستان پاییدند تا مگر کار چنان پیش رود که تهران می‌خواهد. لیکن چنین نشد و ناگزیر شا گرس کردند. صیغت‌الله مجددی نسبت وعده‌ای (سهم بیشتر در شورا) که به هفتگانه داده بود مورد عتاب شدید بنیادگرایان قرار گرفت و برخی از آنان او را متهم به زد و بند نهانی با رژیم خمینی ساختند. در ختم جلسه شایع شد که صیغت‌الله از سمت خود (سخنگوی اتحاد هفتگانه) استعفا داد. ولی در همان گرم‌گرم هفتگانه بدون شرکت هفتگانه تشکیل جلسه داد و صیغت‌الله مجددی را با تفاوت يك رأی بحیث رئیس جمهور و سیاف را بحیث صدر اعظم اعلام کرد. چرخش ۱۸۰ درجه‌ای در قبال آقای مجددی قابل مکت است. دیروز مورد عتاب و غضب بنیادگرایان و استعفاً از سمتش اما امروز بحیث رئیس جمهور!

با انتخاب آقای مجددی به ریاست جمهوری و سیاف به صدارت، هیچکاری انجام نیافته است. گردانندگان صحنه کماکان بنیادگرایان اند. از اعلام این دولت روزی نگذشته بود که آقای ربانی تردید خود را نسبت به آن اعلام داشت و در مورد تشکیل آن گفت: این کار رسول سیاف است. حامد سخنگوی جمعیت اسلامی گفت: برهان الدین ربانی سمت وزارت اعمار مجدد را قبول نداد و انتخاب دولت را غیر واقعی میدانند. (روزنامه جنگ ۷ مارچ ۱۹۸۹) سید احمد گیلانی رهبر محاذ ملی در ختم جلسه‌ی تشکیل دولت در مصاحبه با بی. بی. سی. (۲۷ فیبروری ۱۹۸۹)

نارضایتی خود را نسبت به دولت موقت و مداخله‌ی اردوی پاکستان بیان داشت.

باری، با تشکیل دولت موقت و به رسمیت شناخته شدن آن از طرف برخی کشورها بخصوص عربستان سعودی که دست نهالرسول سیاف به چوکی صدارت نشسته، مایل اساسی هنوز بحال خود باقی است. تمام سعی جنرال ضیا این بود که دولت بنیادگرایی را در افغانستان به سرکردگی گلبدین ایجاد کند. مجله «اکونومست» نوشت: «به نظر می‌رسد که پریزیدنت ضیا حمایتش را به بنیادگرایان افغانستان متمرکز ساخته است اردوی پاکستان به آقای گلبدین حکمتیار بسیار بیشتر از آن مقدار اسلحه داده که گرویش قابلیت هم و استفاده از آن را داشته باشد. آقای حکمتیار مدتهاست آدم مورد اعتماد پاکستان بوده است. آقای حکمتیار که از شهرت سوء در خصوصت برخوردار است بیشتر به زد و رقیبایی می‌پردازد تا بمبارزه با روس‌ها ... اگر آقای حکمتیار چیزیست که افغانها خواستار آن اند حرفی نیست، او اگر چیزیست که صرفاً پاکستان میخواهد ... درینصورت باید غرب بهود آید. هیچکس از خارج نباید بگوید کی بر افغانستان حکومت کند.»

حال بخشی معینی از اردوی پاکستان که مدافع ادامه‌ی سیاست جنرال ضیا در مورد افغانستان میباشد آیا از نقشه‌ی خود دست برداشته است؟ آیا اخوان حاضر است قدرت سیاسی را به

يك فردمیانہ رو و يك عنصر وہابی بسپرد ؟ آیا غرب توانستہ است روی ہمین دو مسألہ (خواست اردوی پاکستان و لجاجت اخوان) غلبہ کند ؟ آیا آقای مجددی قادر است دولت میانہ روی باثبات ایجاد کند کہ بنیادگرایان قادر بہ برہم زدنش نباشند ؟ پاسخها منفی است .

مجددی پس از انتخابش از بوش رئیس جمہور امریکا خواست دولتش را بہ رسمیت بشناسد ، بوش گفت : این قبل از وقت است . خلاصہ اینکہ : دولت مؤقتہ از طرف مردم انتخاب شدہ ؛ نہارلوش پاکستان از سیاست خود دست برداشتہ ، نہ مورد قبول کامل اتحاد سہ گانہ و نہ بنیادگرایان است و نہ ہم غرب بہ آن دلبستگی دارد . ازینرو دولتی کہ بتواند بطور نسبی باثبات و مورد پذیرش مردم باشد ؛ گروہهای مسلح داخل از آن تابعیت کنند ؛ از لحاظ سیاسی اکثریت نیروهای سیاسی را در چارچوب دولت ائتلافی ای بکشاند کہ جای دولت نجیب را بگیرد ؛ هنوز قابل بحث و مسایل اساسی در رابطہ با تشکیل همچو دولتی لاینحل است . لذا تشکیل دولت مؤقت پرده آخری نخواہد بود ، درامہ ادامہ میخورد خواہد یافت .

بہ اثر تضادها ، وابستگیها و عقدہها و جاہ طلبیهایی کہ در (پانزدہ) گروہ مدعی تاج و تخت وجود دارد ولوہم دولت نجیب سقوط کند و اینها دولت ائتلافیای تشکیل بھند ، جنگ داخلی در افغانستان ادامہ خواہد داشت . زیرا بنیادگرایان و نوکرا ن خمینی کہ ہر دو بیگانہ پرست و مال بیگانگان اند میخوانند مثل

هرچم وخلق سلطه‌ی خارجی را در افغانستان قایم و استبداد قرون وسطایی‌ای را بر مردم ما اعمال کنند که از دموکراسی و آزادیهای اجتماعی در آن خبری نباشد. و این مسأله زمانی به اوج خواهد رسید که بنیادگرایان در داخل مزه‌ی قدرت را بچشند و جنگ با دولت پویشالی خاتمه یافته باشد. آن وقت است که اینان ماسک‌های خود را خواهند درید و چهره‌های بی‌نقاب‌شان بمثابة جلادان ساطور بدست مردم ما خودنمایی خواهند کرد و در کشتار، جنایت، خیانت ملی و اعمال سفاکترین دیکتاتوری، دست‌کی، جی، بی و خا د را در افغانستان و از خمینی را در ایران از پست خواهند بست.

اما مردم افغانستان چه خواهند کرد؟ آیا دست‌روی‌بست خاموش خواهند ماند؟ هرگز، مردم افغانستان که مقابل فاشیزم روی قهرمانانه ایستادند و آن را نه‌پذیرفتند گلوی فاشیزم بنیادگرایی را نیز خفه خواهند ساخت. روزنامه "فرانتیر پست" با اشاره به نفرت مجاهدین از بنیادگرایان نوشت: "از نظر مجاهدین بین گلبدین و نجیب فرقی نیست. افغانان که علیه یک ابرقـدرت برخاسته اند چطور ممکن است که در برابر چند تن بنیادگرا اسلحه‌ی خود را بر زمین بگذارند." *

برای مردم ما هر ستمگر، ستمگراست؛ هر فاشیستی فاشیست و هر تجاوزگر، متجاوز؛ خواه مسلمان باشد، خواه ادعای سوسیالیزم و دموکراسی کند و خواه خود را پسر آزادی و تمدن خواند.

اگر کشورها یا نیروهای فکر سلطه جویی سیاسی ، مذهبی
و یا الحاق خاک افغانستان را از هر طریقی (صدور عقاید
مذهبی ، سیاسی ، خریدن روحانیون ، سران قبایل و احزاب یا
اعمال قوای نظامی) در سر دارند باید بدانند که جز سرنوشت
دولت روس در افغانستان چیز دیگری نصیبشان نخواهد شد .
انصار طلبان فاشیست چنان میکنند که مردم ما با قلب پر داغ
و زخمهای ناشی از ده سال جنگ بدون اینکه کمر راست کنند و آثار
به گرفتن تفنگ شوند . اما واقعیت هم چنان است که باید مردم
سوار را ما از هم اکنون برای حصول دموکراسی و آزادی ملی و
اجتماعی تدارک بیکار دیگری را بگیرند . زیرا دشمن قسم خورده
هیچ چیز به آنان نخواهد داد ، جز ستم و سياهکاری و عقب ماندگی
بیشتر .

خواسته‌های مردم

هدف مردم از مبارزه با دولت — دولت ملی — دموکراتیک تره‌کی — امین و مبارزه بخاطر عدم وابستگی به بیگانه ، آزادی بیان ، آزادی عقیده ، تشکیل سازمان های سیاسی ، دفاع از ناموس و فرهنگ ملی بود . دولت تره‌کی — امین به اتکای امپریالیزم روس تمام خواستها و حقوق مردم را سرکوب کرد . مداخله‌ی روسیه به کشور و وابستگی دولت دست نمانده اش روز تا روز کسب شدت کرد . بناً مردم قیام کردند . دولت بهر بهمانه‌ای که به ترور و اختناق متوسل شد ، به همان اندازه توده هارا در مبارزه شان راسختر ساخت .

با تجاوز روس ها آنچه برای ملت افغانستان در قدم اول مطرح شد ، کسب استقلال کشور بود . برای مردم ما هیچ چیز مقدس نبود که بیش از يك ملیون انسان را در پای آن اهدا کنند جز استقلال و آزادی ملی شان . بهر فرد آگاه ما مفهوم است ، ملتی که سرزمین مستقل ندارد ، ملتی اسیر و محروم از تمام حقوق سیاسی و اجتماعی است . جنگ ملت افغانستان با مهاجمان روسی ، جنگ برای رهایی از اسارت و کسب استقلال بود نه جنگ مذهبی . روس ها به دین ما تجاوز نکردند و نه میتوانند چنین کنند و مردم ما هم بخاطر مسلمان ساختن روس‌های بی دین و فتح روسیه جنگیدند بلکه بخاطر بمرون راندن آنان از خاکشان جنگیدند . اکنون که روس‌ها

کشور ما را ترک گفته ، خواست فوری و اساسی مردم سرنگونی دولت پویشی و تشکیل دولت ملی - دموکراتیک است نه چیز دیگری . شعار فتح بخارا و جنگ بخاطر اهداف فرقه های مذهبی تراوش مغز چند احمق طفیلی است که فقط ان شان را حلال می کنند .

دولت ملی ، یعنی مردم نمی خواهند در امور کشور شان تابع امر ونهی بیگانه باشند . این امر ونهی چه در لباس دین و مذهب باشد ؛ چه در لباس دموکراسی و انترناسیونالیسم پرولتری و آزادی . ولی آن نیروهای سیاسی میتوانند چنین دولتی ایجاد کنند که در مبارزه با هر بیگانه ای در تمام ساحات قاطعیت داشته باشند . جز مردم خویش هر متکای دیگری را مردود بدانند . نیروهای وابسته و مطیع به کشورها و سازمانهای سیاسی و مذهبی بیگانه نظیر احزاب خلق و پرچم ، گروه های ستم ملی ، بنیادگرایان و نوکران خمینی نه معتقد به چنین دولتی اند و نه میتوانند چنین دولتی را ایجاد کنند . ازینرو هر گونه توقعی ازین نیروها درین مورد امیدی ابلهانه است . اگر این نیروها به قدرت هم برسند قادر نیستند بپایستند ولو نیرومند ترین قدرت جهان از آنان دفاع کند . پس ایجاد چنین دولتی فقط کار نیروهای ملی ، دموکراتیک و آزادیخواه است که با بیگانگان سرآشتی نداشته و قدرت را مستقیماً به توده های کشور انتقال داده و دموکراسی است که باید حاکمیت بیابد و نه سرنیزه و تروریزم .

دولت دموکراتیک ، یعنی دولتی که به رأی اکثریت مردم انتخاب شود . تمام نیروهای سیاسی افغانستان (صرفنظر از برنامه های آنها) در انتخاب شدن و انتخاب کردن شرکت نمایند . جنبه ی دیگر دولت دموکراتیک اینکه مردم از حق بیان ، تشکیل احزاب سیاسی ، آزادی عقیده ، آزادی منب ، حق مساوی زنان با مردان برخوردار باشند . در غیر این ، دولتی ضد دموکراتیک غیر نماینده و دیکتاتوری یک اقلیت ستمگر خواهد بود .

بنیادگرایان که سنگ شعار جمهوری اسلامی را بر سینه می کوبند و با سوء استفاده از عقاید پاک مردم ما در بلند کردن این شعار از همدیگر سبقت می جویند میتوان پیشبینی کرد که چه ارمغانی برای مردم ما خواهند داشت * سالی که نیکوست از بهارش بهداست * بهترین ارمغان این نیروها نوع جمهوری اسلامی ای خواهد بود که استادشان خمینی به مردم ایران داد . و با جمهوری اسلامی بنیادگرایان ما از نوع قدرت ستمگرانه ای خواهد بود که در مدت ده سال جنگ در مناطق مختلف زیر کنترل شان بمردم روا داشتند . اینان ده سال کشتند ، بستند ، به ناموس مردم تجاوز کردند ، شکنجه دادند ، جریمه نمودند ، سنگسار کردند و چابیدند . این نیروهای دشمن انسان و آزادی با تفتیش عقاید توده ها مغز عناصر منور جامعه ی ما را با خنجر و گلوله کاویدند . و حال اگر ستاره ی بخت مردم ما به زیر ابر تیره ای فرو رود و این نیروها برگردی شان سوار شوند آشکار است که بر سر افغانستان و ازگون بخت ما چه خواهد آمد . بار دیگر و هولناکتر از هر زمان دیگر وحشت ،

ترور ، اختناق ، مرگ ، ماتم ، زندان و ... بر کشور ماچیر •
خواهد شد • جمهوری اسلامی بنیاد گرایان جز این چیزی ببار نخواهد
آورد •

رفاه توده ها
توده ها در نبرد با روس ها در جنگ ها ی
داخلی بین احزاب بار اصلی را بر دوش
کشیده اند • خانه ها ، زمین های زراعتی ، بندهای
آب ، راه ها و سرکها ، منابع انرژی ، فابریکات ، وسایل
مخابرات ، مکاتب و شفاخانه ها اکثر تخریب و از کار افتاده اند •
امراض ناشی از جنگ و قحطی و قیمتی وحشتناک بیداد میکند • طی
این ده سال يك فصل بی سواد مانده است ؛ مردم بخصوص روستاییان
وسایل تولید را از دست داده و عیدیدا به نان ، خانه ، صحت و
آرامی روحی نیاز دارند • تمام این خواستها ، خواستهای اساسی
و اولیه اند که رسیدگی به آن از طرف دولت آینده برای مردم
ما جداً مطرح است •

ختم جنگ
مردم افغانستان از تجارب ده سال جنگ
مقاومت ، مهاجرتها و آشنایی با فرهنگ سایر
ملل تا حدی به خود آگاهی رسیده و شناختشان از نیروهای
سیاسی کشور ارتقا یافته است • اکنون میدانند که هستی کشور به
آنان تعلق دارد • این ملت در جنگ با متجاوزین و جنگ های
خاینانه بین احزاب بیش از يك ملیون عضو خود را از دست داد

که اکثریت آنان به فقیر ترین توده ها (دهقانان ، کسبه کاران ، دکانداران ، باغبانان ، چوپانان ، کوچی ها ، مامورین پایین رتبه ، شاگردان مکاتب ، درپوران ، کارگران ، ملایان محروم) تعلق میگیرد . پرخواستهای فوق (دولت ملی - دموکراتیک ، رفاه توده ها ، ختم جنگ) خواستهای اساسی و حیاتی مردم اند که از دولت آینده می خواهند . غیر ازین خواستها هر خواست دیگر برای مردم ما مردود است . مردم صلح شرافتمندانه میخواهند نه جنگ . البته جنگ بخاطر سقوط رژیم دست نشاندۀ ادامه برحق جنگ ضد روسی است که اگر عامل منفی و خرابکارانه حزب گلبدین وجود نمیداشت در همان روزهای نخست خروج روسها از کشور ما درهم شکسته شدن کامل دولت مزدور بسر انجام میرسید .

اگر بنیادگرایان و غلامان خمینی بخواهند توده ها را بخاطر بهاده کردن مرامهای ضد ملی و ضد اسلامی خود به درگیریهای داخلی و یا جنگ بخاطر به قدرت رسیدن فلان و بهمان انحصار طلب فاشیست بکشانند ، مردم پاسخ شان را با گلوله خواهند داد . مردم افغانستان ۱۴ قرن مسلمان بوده اند و تجارب فراموش ناعدنی تاریخی را از جنگ بین امیران ، امیرزادگان و روحانیون خود فروخته بخاطر تاج و تخت و نوکری بیگانه در همین تاریخ صد ساله ی اخیر خود دارند ، حال حاضر نیستند که در جنگهای مذهبی و امارتیی (اخوانیگری ، وهابیدگری ، سلفیگری ، خمینی پرستی) شرکت کنند . و نه معتقد به " تکامل " اسلام پاک و بی غل و غش شان توسط جانیانی چون گلبدینی ها ، وهابی ها ، سلفی ها و خمینی پرستان اند . دین مردم

ما برای یکبار مکمل گردیده و هیچ کس حق ندارد که با تحریف و دستبرد به آن همچون پرچمی ها و خلقی ها که تجاوز شوروی را " مرحله‌ی تکاملی انقلاب شور " نام نهادند ، افکار فاشیستی و شوینیزم خود را زیر نام " برترین " و " متکامل ترین " اسلام بمردم ما بقبولانند ، مردم جنگ داخلی غرض آلوفزیر لفافه‌ی دین را محکوم می کنند و عاملین آن را دشمنان پلید وطن و دین خود اعلام میدارند .

همکاری و همسویی

در جهت وحدت

۱۶ فبروری ۱۹۸۹ در ساحه‌ی نظامی و سیاسی افغانستان تغییرات استراتژیکی رخ داد . يك اردوی بیگانه که در سراسر کشور پهن شده بود خاک ما را ترك گفت ولی تا هنوز کشور ما به استقلال نرسیده زیرا دولت کابل بر تمامی شهرهای بزرگ مسلط است و در مناطق روستایی اکثراً بنیادگرایان بیگانه پرست حاکمند که هر کدام در تلاش تحکیم و گسترش سلطه‌ی خویش اند .

تضاد بین جناحهای مختلف ، دولت نجیب را از درون می خورد . اردو ، ملیشیا ، " غندهای قومی " و خاد مورال خود را از دست داده و روحیه‌ی فرار از دولت شدت کسب کرده است .

شهر کابل در محاصره قرار دارد . نرسیدن مواد غذایی و سوخت به شهر کابل عامل دیگر است که دولت را بسوی پرتگاه می کشاند .

بعد از ۱۶ فبروری ۱۹۸۹ آنچه اساساً سبب ادامه و بقای دولت دست نشانده مثلاً عدم تصرف جلال آباد تا کنون میشود ، تضاد بین تنظیم ها و گروههاست نه نیرومندی دولت . این تضادها ، عدم اعتماد و ناهماهنگی را در جنگ با دولت ، قبل از همه دارونده گلبدین تشدید کرده و دامن میزند . همین اکنون صدای

اعتراض و خشم و نفرت قوماندانان در جنگ جلال آباد نسبت به بنیادگرایان و در راس آنها باند گلبدین بلند است. و این گوشه‌ی کوچکی از اعمال این گروه‌های خائن و ضد ملی است. روزنامه مسلم مورخ ۲۱ مارچ ۱۹۸۹ شمعی از نقش دو رویانه و منفی بنیادگرایان در جنگ جلال آباد را افشا ساخت؛ بسیاری از قوماندانان وابسته به سایر احزاب می‌گویند که در جنگ جلال آباد ما هرگز از طرف عوامل گلبدینی احساس امن نمی‌کنیم و باید همیشه هشیار باشیم تا گلبدینی‌ها از پشت سر بما حمله نکنند.



مردم ما فاقد رهبری ملی و دموکراتیک اند. ثمرات انقلاب (استقلال و دموکراسی) از طرف دشمنان داخلی مردم از هم اکنون در خطر برپادی کامل است و دولت آینده (اگر بنیادگرایان در راس باشند و یا دارای نقشی قابل توجه در آن) چنانچه اشاره رفت جز استبداد سیاه بی نظیر در تاریخ کشور چیزی به بار نخواهد آورد. مگر اینکه توده‌ها راه و رهبری خود را دریابند و انقلاب را به فرجام برسانند.

جبهه‌ی مبارزین مجاهد افغانستان درین لحظه‌ی حساس تاریخ کشور در کنار سایر نیروهای ملی، دموکرات و انقلابی وظایف آتی را تعیین و خود را مکلف به اجرای آن میداند:

۱ - جبهه‌ی مبارزین مجاهد افغانستان وحدت با کلیه نیروهای ملی، دموکرات و آزادیخواه را یکی از وظایف مبرم خود

میدانند . ولی چگونه ؟

- از طریق کار مشترك عملی در تمام ساحات ممکن به جهت شناخت از هم و تدارك برای وحدت های اصولی فراگیر تر و عمیقتر . بدون کار عملی مشترك و شناخت از هم ، هر وحدتی روی کاغذ بی ثبات است و کاغذی . قبل از وحدت بایست موانع ، سوء تفاهات و مسایل نا حل را حل کرد ، آنها را بیشتر در مبارزه مشترك عملی نه از طریق بحث های بی سرانجام .

- داشتن برنامه ی کار سیاسی که در آن دوستان و دشمنان مشخص باشند و مردم به سادگی ترك کنند که ما هیچ هدفی نداریم جز رستگاری آنان ، بنا بر نامه ی گنگ و کلمات عام نمیتوان کار را از پیش برد ، توده ها را فقط زجر و ستمی که می کنند نمی تواند به حرکت درآورد . و این وظیفه مربوط به نیروهای ملی و مترقی است که عوامل این ستم را دریابند و بخاطر بلند بودن سطح آگاهی سیاسی توده ها به روشنی آنها را بیان و طرق رهش کن کردن آنها را توضیح دهند . در غیر این نیروهای ملی و مترقی از وظایف خود زیر هر نامی باشد شانه خالی می کنند .

۲ - بسیج ، آگاه ساختن و سازمان دادن توده ها در جهت مبارزه ی قاطع و به گیر برای آزادی و دموکراسی و به کار با فاشیزم (از هر رنگی) ، عقب ماندگی و جهالت .

۳ - مبارزه در راه تحقق خواستهای اساسی مردم (دولت ملی - دموکراتیک ، ختم جنگ ، رفاه توده ها) .

۴ - تجرید اخوان در ساحات نظامی و سیاسی با استفاده از

هر وسیله‌ی ممکن مبارزاتی در سطح ملی و بین‌المللی .

۵ - دفاع فعال از کلیه نیروها و افراد ملی ، دموکرات ،

آزادپخواه و ضد اخوان گرچه در وحدت با ما نباشند .

۶ - جمع‌بندی از تجارب جنگ مقاومت ده ساله ، عوامل شکست

ها و نتایج آن جهت بلند بردن سطح آگاهی سیاسی مردم .

۷ - سهم فعال در اعمار کشور ویران شده و اشاعه آموزش و

پرورش بین صد ها هزار کودک و جوان ما .

از تهدید و ترور گلبدین و شرکا نترسیم. اگر از همان ملتی

هستیم که روسها و نوکرانشان را از پا در آورد ، باید به ترور همزم

و فاشیزم دشمن بهر شیوه‌ی مقدور و مؤثر پاسخ گوئیم . نوکران

برجمی و خلقی روسها دیگر به لاشه‌هایی میمانند که در آینده‌ای

نه چندان دور در زیاده‌دین تاریخ دفن خواهند شد . ولی نیروهای

ضد ملی از نوع حزب گلبدین که در جای پای آن وطنفروشان گام

میگذارند دشمنان اصلی میهن و مردم ما اند که باید صادقانه و

رزمنده علیه آنان متحد شویم .

هرگونه اتحادی از نیروهای طرفدار دموکراسی بدون اینکه

لبه‌ی اصلی مبارزه را علیه حزب گلبدین و شرکای جرمش و افکار

بیگانه پرستانه بداند ، پوچ و عوامفریبی است . نیروهایی که مدعی

آزادپخواه ، ملی ، انقلابی و دموکرات بودن اند اگر از عمده

انگاشتن مبارزه علیه بنیادگرایی و در رأس آن باند گلبدین بهر بهانه و

شکلی طفره برونند در بدترین حالت مبارزه دموکراتیک مردم را به

کجراه می‌کشند و در بهترین حالت نمیتوانند در رهبری مبارزه مردم

برای حصول آزادی و دموکراسی نقش بازی کنند چه رسد باینکه
پیشاهنگ باشند .

بگذار در سرتاسر افغانستان بخون تپیده‌ی ما این شعار با همه
گمراشتن به نیروی مادی شکست ناپذیری بدل گردیده و کمر کلیه
شمنان داخلی و خارجی میهن و مردم ما را درهم شکند که :

مرگ بر رژیم کابل و بنیادگرایی !

زنده باد دموکراسی !

”جبهه‌ی مبارزین مجاهد افغانستان با اعلام
اهداف خویش (ایجاد دولت ملی - دموکراتیک،
ختم جنگ، رفاه توده‌ها) از تمام نیروها
و شخصیت‌های ملی، دموکرات و انقلابی
خواسته‌است که از خواب بی‌غرضی و موضع‌گیری
جیونانه بدرآمده، توهمات و دیپلماسی مآبی
را برآور انداخته با ادای دل‌ورانه‌ی مسوولیت
خود پیش در قبال وطن، مردم و انقلاب بطور
مریح و آشتی‌ناپذیر در برابر دشمنان مردم
با هر وسیله‌ی ممکن به مبارزه برخیزند.“

دیجیتال سازی از انتشارات محسن